

افغانستان و مقابله با دو نوع تروریسم

تدقیق و نگارش: دوکتور نوراحمد خالدی

سه واقعه خبر ساز در افغانستان

اول - تروریستها بالای شفاخانه چهارصد بستر سردار محمد داوود اردو در قسمت وزیر اکبرخان شهر کابل حمله کردند و باعث شهادت افراد زیادی شدند. افراد داعش یا دولت اسلامی مسولیت این حمله را بدوس گرفتند. باید تذکر داد که این شفاخانه در قلب شهر کابل و در چند صد متری سفارت امریکا قرار دارد.

دوم - امریکا "مادر بمب"های خود را در اچین بالای یک پناهگاه تروریستهای داعش استعمال نمود و ادعا کردند در حدود 80 نفر از این افراد را کشته و پناهگاههای زیر زمینی شانرا تخریب کرده اند؛

سوم - تروریستهای طالب بالای فرقه دهادی در نزدیکی شهر مزارشریف حمله کرده و بیش از 100 نفر از سربازان و افسران اردوی ملی را در حالیکه در جریان ادای نماز جماعت بودند و یا در طعامخانه مصروف صرف غذا بودند به شهادت رسانیده تعداد زیادی را هم مجروح کردند.

حمله بالای شفاخانه چهارصد بستر اردو

بر اساس گزارش مطبوعات جنرال دولت وزیري سخنگوی وزارت دفاع در مورد حمله هشتم مارچ سال 2017 اظهار داشت: "... در این حمله و درگیری تا فعلا اضافه از 30 تن داکتران، مریضان و کارمندان ملکی شفاخان شهید و حدود 50 تن دیگر زخم برداشته‌اند"

موصوف اظهار داشت حوالی ساعت نه صبح ابتدا: «یک تن مهاجم مواد همراهی خویش را در دروازه جنوبی شفاخانه شهید سردار محمد داود خان منفجر نموده و سه تن دیگر آنها با استفاده از لباس کارکنان صحنی خود را به منزل دوم و سوم رسانیده بودند که به مجرد منفجر نمودن مواد انفجاری توسط مهاجم اولی این‌ها هم به تیر اندازی شروع نموده، درگیری میان نیروهای اردوی ملی و مهاجمان آغاز شد». وی همچنین افزود: «نیروهای خاص کماندوی اردوی ملی خود را به محل واقعه رسانده و قطعات خاص از طریق هوا دیسانت گردیدند، عملیات بعد از تخلیه شفاخانه از مریضان و پرسونل ادامه یافت و با از بین بردن هرسه نفر تروریست ساعت 3:30 عملیات ختم گردید».

هرچند داکتر عبدالله ربیس اجراییه حمله تروریستی بالای شفاخانه سردار محمد داود خان را به گروه طالبان نسبت داد، اما گروه تروریستی داعش رسماً مسوولیت این حمله را به عهده گرفته است.

به دنبال حمله مهاجمان بر شفاخانه چهارصد بستر، هیئت حقیقت‌یاب وزارت دفاع، یک هفته بعد از این رویداد یافته‌هایش را نشر کرد. این هیئت می‌گوید به سرخ‌های مهمی دست یافته که منجر به قناعت مردم خواهد شد. نهادهای امنیتی افغانستان ۲۴ تن را به اتهام «غفلت وظیفوی و دست داشتن در قضیه» بازداشت کرده‌اند. برخی از بازداشت شده‌ها جنرالان اردو هستند. هیئت می‌گوید که این حمله در بیرون از افغانستان طرح‌ریزی شده و عناصر «داخلی و خارجی» در آن دست دارند.

بر اساس یافته‌های هیئت حقیقت‌یاب، مهاجمان پنج نفر بوده‌اند که یک تن از آن‌ها با انفجار واسکت انتحاری، راه را برای چهار تن دیگر در داخل شفاخانه باز می‌کند؛ اما زخمی‌ها و شاهدان رویداد گفته‌اند که حدود ده تروریست در داخل شفاخانه دست به قتل و کشتار می‌زدند.

هیئت حقیقت‌یاب در رابطه به جزئیات حمله بر شفاخانه چهارصد بستر جزئیاتی بیشتری ارائه نکرد.

هلال الدین هلال رئیس هیئت حقیقت‌یاب وزارت دفاع که این حمله را بررسی کرده، در یک کنفرانس خبری در کابل گفت: "بدون شک داکترانی که در داخل شفاخانه بودند، در جمله مهاجمین نیستند. این

را به وضاحت و قاطعیت می‌گوییم. شک و تردیدی نداریم که شاید چیزهایی باشد که در جریان تحقیق به میان آید. ولی هیچ سند و مدرکی وجود ندارد که داکتر شفاخانه با این‌ها همکاری کرده باشد."

اما گزارش‌های رسانه‌های محلی حاکی از آن است که دو تن از کارآموزان شفاخانه چهارصد بستر با مهاجمین همکار بوده و خود نیز دست به قتل داکتران و مریضان زده‌اند.

هلال می‌گوید. "ما به چیزهایی دسترسی پیدا کردیم که سرخ پروسه را شاید بتواند به جاهایی برساند که طرف قناعت همه شما باشد."

آقای هلال گفت: "کسانی که اینجا آمده‌اند هم افغان هستند و هم خارجی. ولی کار بالای این قضیه جریان دارد، ایجاب می‌کند که همه ما تحمل داشته باشیم. پروسه پیچیده است. شما می‌دانید اگر مسئولیت این حمله را داعش یا کسان دیگر به عهده می‌گیرند، همه این‌ها در بیرون از کشور تنظیم می‌شود."

در این کنفرانس پرسیده شد که گفته می‌شود زخمی‌های طالبان در شفاخانه چهارصد بستر نیز با استفاده از فرصت دست به کار شده و با مهاجمان همکاری کرده‌اند. اما هیئت حقیقت یاب این موضوع را رد کرد و گفت که زخمی‌های مربوط به گروه طالبان در اتاق‌های محافظت شده نگهداری می‌شوند، دروازه آن‌ها قفل است و امکان بیرون شدن آن‌ها وجود ندارد.

آقای هلال گفت: "این‌ها می‌خواستند متخصصین ما را در جریان جلسه به قتل برسانند. اما خوشبختانه با اقداماتی که در گام نخست صورت گرفت، متخصصین از این وضعیت آگاه شدند و ساحه را ترک کردند."

استفاده از مادر بمبها در اچین

وقتی آمریکا بزرگترین بمب غیر اتمی‌اش را به منطقه "تنگی مهمند" در ولسوالی اچین ننگرهار در شرق افغانستان پرتاب کرد، خبرش سرخط رسانه‌های دنیا شد.

شماری زیادی از رسانه‌های مطرح دنیا از جمله بی‌بی‌سی به تفصیل به این موضوع پرداختند، مشخصات "مادر همه بمب‌ها" را در گزارش‌های خود جا دادند و از قدرت آن گفتند.

اما تا حال به این سوال پاسخ داده نشده که آیا بالاخره پرتاب چنین بمب بزرگی یک نیاز بود یا خیر؟ خبرگزاریها اطلاع دادند که حضور نیروهای امنیتی در اچین گسترده است و در هر چند صد متری پوسته های اردوی ملی و پولیس قرار دارند. و همچنان نیروهای هوایی امریکایی علیه اعضای باقیمانده گروه داعش از چندین طیارات جت و هلی‌کوپترهای آپاچی استفاده می‌کند. مسئولیت عملیات زمینی هم بیشتر به عهده نیروهای افغان است.

موقعیت جغرافیایی اچین بسیار پیچیده است. اچین دوساعت از شهر جلال آباد فاصله دارد و برای رسیدن به آنجا باید از ولسوالیهای بهسود، بتی‌کوت و غنی‌خیل بگذرید که از این میان تنها بهسود از امنیت نسبی برخوردار است

در منطقه تنگی مهمند، محل اصابت مادر بمبها، تونل‌های زیادی حفر شده که گفته می‌شود در زمان جنگ مجاهدین با حمایت آمریکا علیه نیروهای اردوی سرخ شوروی ساخته شده اند.

بر اساس گزارش خبر نگار بی بی سی "حالا این تونل‌ها به دست اعضای گروه داعش افتاده که مقامات افغان می‌گویند شمار زیادی از آنها خارجی هستند. هر چند شواهدی در این مورد ارائه نشد اما سربازان ارتش می‌گفتند که زبان‌های ناآشنای زیادی را از طریق مخابره کشفی شنیده‌اند. نزدیک محل برخورد بزرگترین بمب غیراتمی آمریکا بودیم که موشک مخالفان در حدود ۵۰ یا ۶۰ متری ما اصابت کرد. صدای اصابت موشک ما و نیروهای ویژه را تا حدی سراسیمه ساخت."

قرار اطلاعات نیروهای امنیتی ظرف ۱۱ روز بعد از پرتاب بمب در این محل تنها ۶۰۰ متر پیشروی و پاکسازی داشته‌اند. مقاومت تا پای مرگ، با استفاده از سلاح‌های سنگین و استفاده از تونل‌های پیچیده به عنوان سنگر از سوی جنگجویان داعش، عملیات نظامی را سخت ساخته است.

فرهاد محمدی خبرنگار بی بی سی که از محل بازدید کرده است میگوید "تقریباً تا صد متری محل اصابت بمب پیش رفتیم. چیزی که در نگاه اول توجه‌ام را جلب کرد، محل محدود تخریب بمب بود. به غیر از چندین خانه و درخت سوخته، خسارتی به چشم نمی‌خورد. حتی در فاصله ده ها متری محل، تمام درختان تر و تازه اند و بسیاری از خانه‌ها به جای خود. حبیب ساکن این محل می‌گوید که شب پرتاب بمب در خانه‌اش بود. او می‌گوید صدای اصابت "مادر همه بمب‌ها" تفاوت زیادی با بمب‌های عادی نداشت. حبیب بدین باور است که "بمب مادر بیشتر جنبه تبلیغاتی" داشت و به نظر او برای از میان برداشتن داعش نیاز به "بمب‌های" بزرگتر است. با این حال، نیروهای امنیتی حاضر در محل گفتند که این بمب چندین تونل مورد استفاده داعشیان را تخریب کرده و آنها را به شدت دست‌پاچه ساخته است. شمار تلفات نیروهای داعش و اعضای باقیمانده آنها هم سوالی است که تا حال کسی پاسخ دقیقی به آن نداده است. مقامات افغان ا صد ها نفر می‌خوانند و برخی هم از حدود ۵۰ تا ۶۰ کشته سخن می‌زنند.

مقامات امنیتی آماری از تلفات احتمالی نیروهای افغان در این عملیات بدست نمی‌دهند اما می‌گویند عملیات به دلیل به حداقل رساندن تلفات؛ بسیار با احتیاط ادامه دارد. آنها می‌گویند از آن جایی که قبلاً منطقه از وجود غیرنظامیان تصفیه شده بود؛ هیچ غیرنظامی آسیب جدی ندیده است. نظامیان حاضر در عملیات می‌گویند از نظر تاکتیک جنگی فرق زیادی میان جنگجویان طالب و داعش است و تا کشته نشوند به جنگ ادامه می‌دهند، اما برعکس طالبان، زیاد خود را برای انتقال اجساد هم‌زمانشان به زحمت نمی‌اندازند.

تقریباً همه مقامات و نیروهای امنیتی در منطقه به این باورند که پرتاب بزرگترین بمب غیرهسته‌ای آمریکا بزرگترین نقش را در شکستن خط جنگ نیروهای داعش در اینجا داشته که حالا در منطقه محدودتری فعال اند. آنها می‌گویند اگر پرتاب این بمب و بعدتر حملات هوایی آمریکایی‌ها نباشد، امکان عملیات نظامی تقریباً صفر است. الله میر که از ساکنان محل است و عضو نیروهای پلیس محلی شده، می‌گوید در دو سال گذشته اعضای گروه داعش که بیشترشان از اچین و مناطق اطراف آن هستند "ده‌ها

نفر را کشته‌اند". اعضای داعش ده‌ها ساکن محلی را سربریده‌اند. او دلیل اصلی این قتل‌ها از سوی داعش را رقابت با گروه طالبان می‌داند و می‌گوید داعش مردم محل را به بهانه همکاری با طالبان می‌کشد. الله میر می‌گوید به خاطر پول سربازی نمی‌کند و می‌خواهد مردمش را از شر داعش خلاص کند. با این حال حضور مردم عادی در چند کیلومتری محل عملیات نشانه ادامه زندگی در اچین است؛ اگرچه بیشتر آنها کسانی هستند که توان ترک محل را نداشتند. هر دقیقه صدای فیر گلوله و انفجار شنیده می‌شود و تهدید گام به گام محسوس است.

عکس العمل های داخلی در بارهء استفاده از این بمب

این موضوع در داخل افغانستان هم سروصدای زیادی ایجاد کرد. بسیاری از سیاستمداران آن را برای از بین بردن اعضای گروه دولت اسلامی موسوم به داعش در افغانستان؛ یک نیاز خواندند.

شماری هم از جمله حامد کرزی رئیس جمهور قبلی به شدت از آن انتقاد کردند و گفتند به دلیل زیان‌های گسترده پرتاب این بمب به ساکنان محل و محیط زیست و همچنین نقض به گفته آنها "حاکمیت ملی افغانستان"، نیازی به پرتاب آن نبود.

دولت افغانستان هم از آن دفاع کرد و گفت این بمباری در هماهنگی کامل مقامات افغان و آمریکایی صورت گرفته است.

جهات بین المللی استفاده از مادر بمبها

این بمباری یک روز قبل از آن صورت گرفت که روسیه روز جمعه میزبان یک نشست مهم منطقه‌یی پیرامون تحولات افغانستان به خصوص پیدا کردن راه‌های رسیدن به صلح در این کشور بود.

معاون کمیسیون امور دفاعی دومای روسیه در واکنش به استفاده این بمب، گفته است که این اقدام آمریکا بیشتر بیانگر تمایل آمریکا برای به نمایش گذاشتن قدرت نظامی‌اش را نشان می‌دهد تا مبارزه با گروه تروریستی داعش.

در این میان، سؤال جدی که روزنامه واشنگتن‌پست مطرح کرده، این است: «با توجه به این‌که این بمب برای نفوذ در مکان‌هایی مثل تونل و غار طراحی نشده، مشخص نیست که چرا ارتش آمریکا از این نوع بمب استفاده کرده است؟!»

به نظر می‌رسد پس از حمله راکتی آمریکا به یک پایگاه هوایی در سوریه و تشدید تنش‌ها میان آمریکا و روسیه، این بار یک رقابت دیگر در میدان افغانستان شکل گرفته است و افغانستان بار دیگر جایگاهش را در بازی بزرگ میان غرب و شرق (آمریکا و روسیه) باز می‌یابد.

روسیه در حال بازی کردن یک نقش جدید در افغانستان است، آمریکا این‌گونه به استقبال نشست مسکو در مورد افغانستان می‌رود؛

هرچند باید گفت که نقش روسیه در افغانستان تاکنون همانند نقش این کشور در سوریه نیست، اما به نوعی در حال تبدیل شدن به یک مهره کلیدی در صفحه شطرنج تحولات امنیتی و سیاسی افغانستان است.

تحولات امنیتی افغانستان در دو سال اخیر، به خصوص در شمال این کشور، به گونه نگران‌کننده‌یی برای روسیه پیش می‌رود. این تحولات نشان می‌دهد که مسأله جابجایی هسته‌هایی از گروه داعش در شمال افغانستان و در همسایگی کشورهای آسیای مرکزی و حتی روسیه، یک موضوع جدی است، اما قراین نشان می‌دهد که حکومت افغانستان این تهدید و نگرانی روسیه را جدی نگرفته است.

در شرایط کنونی، گروه داعش و مبارزه نیروهای امنیتی افغانستان و همپیمان امریکایی آن با این گروه، در ولایت شرقی ننگرهار متمرکز است؛ اما در کنار این جبهه، از پاییز سال گذشته به این سو، هشدارها و همچنین نشانه‌هایی در مورد نفوذ و حضور گروه داعش در شمال افغانستان داده شده است. عبدالرشید

دوستم، معاون اول ریاست جمهوری، سال گذشته و در آخرین حضور نظامی خود در جبهه‌های جنگ فاریاب، هشدار داده بود که تلاش‌هایی برای جابجایی بیش از ۷ هزار نیروی وابسته به داعش در شمال افغانستان جریان دارد. روسیه بر این باور است که این طرح، با حمایت امریکا در حال عملی شدن است.

یکی از مبصرین در این مورد مینویسد: "در سایه همین نگرانی‌های روسیه از نفوذ و حضور گسترده داعش در شمال افغانستان، این کشور جدای رابطه‌یی که با طالبان برقرار و با پاکستان گفت‌وگو کرده، سلسله نشست‌هایی را با حضور کشورهای بزرگ منطقه‌یی پیرامون تحولات افغانستان برگزار کرده است. نشست اخیر در مسکو، سومین نشستی بود که پیرامون تحولات افغانستان برگزار گردید. در این نشست، علاوه بر افغانستان، کشورهای مهمی چون ایران، پاکستان و هند نیز حضور داشتند، اما غائب بزرگ این نشست، امریکاست که با دیده شک به رویکرد اخیر روسیه در افغانستان می‌نگرد و این کشور را متهم می‌کند که به دنبال مشروعیت دادن به طالبان است. استفاده امریکا از بزرگ‌ترین بمب غیرهسته‌یی خود در افغانستان، پیام روشنی به نشست مسکو و تلاش روسیه برای ایفای یک نقش برجسته در افغانستان دارد. امریکا با عدم شرکت در نشست مسکو و استفاده از بزرگ‌ترین بمب غیراتومی خود در افغانستان، نشان داد که کماکان استراتژی غالب در این کشور، یک راهبرد نظامی و جنگی بوده و ابتکار آن در دستان امریکا است. متأسفانه امریکا در طول ۱۵ سال گذشته، هیچ راهبرد جدی و مشخص پیرامون مسأله صلح افغانستان نداشته است؛ مسأله‌یی که بارها مورد انتقاد حامد کرزی، رییس‌جمهور پیشین این کشور قرار داشته است."

در حالیکه امریکا چند سال قبل با کمک در افتتاح دفتر سیاسی طالبان در قطر و کوشش در گرفتن ابتکار مذاکرات با آنها خود چنین مشروعیتی را به طالبان بخشید.

جیمز متیس وزیر دفاع امریکا در جریان یک سفر بکابل گفته است: "رییس‌جمهور ترمپ دستور داده است که سیاست ما در افغانستان بازنگری شود. گفت و گوهای جاری با رهبران افغانستان بخشی از

بررسی‌ها ما است و من از همین رو به اینجا آمده‌ام و با رییس‌جمهور غنی و وزیران او دیدار کردم و به گونه مستقیم با جنرال نیکالسن فرمانده ناتو گفتم و گو کردم تا به رییس‌جمهور ترمپ، دبیرکل ناتو و تمامی کشورها و نیروهای که با آنها همکاری می‌کنیم بهترین ارزیابی و مشوره را ارایه کنم."

تلاش‌های روسیه برای گفت‌وگوهای منطقه‌یی با محوریت صلح افغانستان و زمینه‌سازی برای گفت‌وگو با طالبان، جدی‌ترین نوع تلاش‌ها در سال‌های گذشته در این حوزه به حساب می‌رود.

حمله تروریستی بالای فرقه دهادی مزارشریف

به گزارش مطبوعات روز جمعه 21 اپریل تروریستها با استفاده از وسایط نقلیه نیروهای امنیتی خود را به نزدیکی قول اردوی ۲۰۹ شاهین رسانده و حین نماز جمعه بر مسجد این پایگاه نظامی یورش برده و به درگیری و قتل سربازان و افسران نظامی پرداختند.

طالبان با نشر خبرنامه‌یی، مسؤلیت این حمله را به عهده گرفته‌اند و اظهار نموده که چهار تن از اعضای این گروه در داخل قول اردو از دیر زمانی فعالیت داشته‌اند. نظر به اطلاعات رسیده این حمله توسط ده عضو گروه طالبان انجام شده است.

این پایگاه نظامی در چند کیلومتری شهر مزارشریف مرکز ولایت بلخ در شمال افغانستان موقعیت دارد، جایی که هنوز هم شماری مشاوران نظامی اردوی آلمان فدرال در چهارچوب ماموریت "حمایت قاطع" ناتو برای پشتیبانی، آموزش و مشورت به نیروهای نظامی افغان در آنجا مستقر هستند

این وزارت همچنان گفته‌است که ۱۰ مهاجم مسلح بر قول اردوی ۲۰۹ شاهین حمله کرده‌اند که هفت تن آن‌ها کشته، دوفردشان که مملو با مواد انفجاری بودند، خود را انتحار کردند و یک تن شان زنده دست‌گیر شده‌است.

مهاجمان که در دو موتر رنجر جابجا شده بودند، بدون تلاشی و بازرسی، از هفت پوسته تلاشی عبور کردند و خود را به مسجد و طعامخانه قول اردو رساندند. مهاجمان با انتحار و شلیک مستقیم بر سربازان غیر مسلح اردو که در حال نماز بودند، تلفات سنگینی را بر آنها وارد کردند.

به دنبال حمله بر قول اردوی ۲۰۹ شاهین در بلخ، محمد اشرف غنی، رئیس جمهور کشور به خاطر بررسی اوضاع این قول اردو به شهر مزار شریف رفت.

دولت به طالبان از انتقام هشدار داد و حامد کرزی گفت دیگر آنان را برادر نمی خواند.

آقای مرتضوی سخنگوی مقام ریاست جمهوری ابراز داشت که پس از این نیروهای امنیتی بر مخالفان مسلح رحم نخواهد کرد و حملات شبانه علیه پناهگاه‌های آنها ادامه خواهد یافت.

احصاییه های متفاوت قربانیان

در حالی که رسانه‌های محلی تعداد کشته شدگان این حمله را تا ۱۵۰ کشته و ۱۶۰ زخمی اعلام کرده‌اند، اما سخنگوی رییس جمهور غنی گفت که بیش از صد تن در این رویداد کشته و زخمی شده‌اند. مرتضوی گفت هنوز هم آمار دقیق به این دلیل معلوم نیست که در نتیجه شدت حمله هویت برخی از قربانیان مشخص نیست.

به گزارش خبرگزاری آوا، عبدالرئوف محتاج رییس ارکان قول اردوی ۲۰۹ شاهین می گوید در حین حمله تروریست ها وی داخل مسجد بوده است.

به گفته او، دشمن توسط رینجر پولیس به بهانه انتقال مریض از فاریاب این فاجعه را خلق کرد.

به گفته او، هراس افکنان با کارت هویت از توقفگاه ها عبور می کنند اما در نظام قراول ۳ وقتی که ثبت و راجستر می شوند، در حین خلع سلاح درگیری شروع می شود.

به گفته این مقام نظامی، پس از کشته و زخمی شدن چهار تن در نظام قراول ۳ انداختها بالای مسجد آغاز می شود.

هرچند به گفته او، سوق اداره پولیس به سرعت چهار طرف مسجد را محاصره کردند اما با در نظر داشت اینکه روز جمعه بود و بیش از دو هزار سرباز در داخل بودند تا سرکوبی کامل مخالفین یک عده به شهادت رسیدند.

گفته می شود که شورشیان با لباس نظامی داخل قول اردو شده اند، آقای محتاج نیز این خبر را تایید می کند و میگوید با وجود اینکه از طرف وزارت داخله خرید و فروش لباس سرباز در بازار آزاد منع شده است، اما دشمن خود این لباس ها را تهیه می کند. در رویداد قول اردوی شاهین هراس افگنان کارتهای اردوی ملی را با خود داشتند اما به گفته وزارت دفاع، این کارت ها در خارج از خاک افغانستان برای آنان آماده شده بود.

شبکه حقانی سازماندهی این حمله را با ۱۰ مهاجم بر عهده داشت، حمله که نزدیک به ۲۰۰ نظامی کشته و ۷۰ زخمی برجا گذاشت.

به گفته او، تعداد حمله کنندگان ۱۰ تن بوده که ۳ تن آنان در وهله اول انتحاری کرده و ۷ تن دیگر نیز بر اثر تلاش نیروهای امنیتی از بین برده شده اند.

این حمله به صورت گسترده‌ای از سوی مردم افغانستان تقبیح شد. بسیاری‌ها از ضعف رهبری نهادهای امنیتی انتقاد کردند و خواهان مجازات کسانی شدند، که در این رویداد غفلت کرده‌اند. آنها همچنان خواستار استعفای مقامات مسئول شده اند. حکومت افغانستان روز یکشنبه را ماتم ملی اعلام کرد.

بدنبال این حادثه قوماندان قول اردوی مزارشترف از وظیفه برکنار شد و لوی درستیز و وزیر دفاع از مقامهای خود استعفی کردند.

وزارت دفاع ملی روز (پنجشنبه ۷ ثور) اعلام کرد که در رویداد حمله مرگبار طالبان هفته گذشته بر قولاردوی ۲۰۹ شاهین در بلخ هم غفلت وظیفوی دیده شده است و هم نشانه‌های از جرم دیده میشوند.

وزارت دفاع ملی می‌گوید که در این رویداد نشانه‌های از جرم و غفلت وظیفوی دیده شده است از همین رو جنرال مهمند کتوازی از مقامش برکنار و به نهادهای عدلی و قضایی معرفی شده است. دست کم ۳ بار امنیت ملی مقام های قول اردو را از وقوع حمله با خبر کرده بود.

محمد راد منش معاون سخنگوی وزارت دفاع ملی گفت: "در این حادثه تروریستی یقیناً غفلت وظیفوی و جرم وجود داشته و شما در اولین وهله دیدین که قوماندان قول اردو از وظیفه اش سبکدوش و به مراجع عدلی و قضایی معرفی شد."

وزارت دفاع ملی می‌گوید که شماری از افسران بخش استخبارات، افسران عملیاتی و افسران گارنیزیون این قول اردو نیز زیر بازجویی استند.

وزارت دفاع ملی احصاییه تلفات را یک صد و سی و پنج اعلام کرده است.

آقای مرتضوی سخنگوی رییس جمهور گفت تروریستان به هیچ کسی رحم نکرده است: "شهادای ما از تخار، ننگرهار، ارزگان و ولایات مختلف است. در هر نقطه ای که دشمن حمله کرده، تمام شهروندان را هدف قرار داده‌اند. ما دشمن مشترک داریم و در برابر این دشمن باید اراده و هماهنگی مشترک داشته باشیم."

حوادث شفاخانه چهارصد بستر اردو و دهدادی مزارشریف فاجعه برای مردم افغانستان و اردوی ملی این کشور است. متأسفانه هر بار اینگونه فجایع رخ میدهد به عوض آنکه ملت و رهبران سیاسی را در مقابله با تروریسم در حمایت از نیروهای امنیتی کشور متحد نماید برای عناصر ضد ملی و ضد وحدت و اتحاد مردم کشور فرصت هایی را مهیا میکند تا با سوء استفاده از غم و اندوه و خشم و غضب ملت به تبلیغ مقاصد شوم خود بپردازند و اقوام کشور را بر ضد یکدیگر بسیج کنند.

سوء استفاده از مصیبت ملی!

تعدادی بدون ضیاع وقت تمام تروریستان را به یک قوم خاص نسبت می‌دهند. تعدادی قربانیان را به یک قوم خاص نسبت می‌دهند. لطیف پدرام با سوء استفاده از این فاجعه ملی تا جایی پیش می‌رود که نتایج انتخابات اخیر سال شورای ملی کشور را که حد اقل ده ماه بعد انجام خواهد شد از همین حالا تقلبی دانسته و می‌گوید ده ها هزار نفر از آنسوی خط دیورند خواهند آمد و در انتخابات اشتراک خواهند کرد!

موصوف با سوء استفاده خشم و غضب و تاجر مردم رهبران سیاسی اقوام غیر پشتون را از همین حالا در مورد نتایج انتخابات آینده هشدار می‌دهد و تاکید می‌کند که این کشور باید فدرالی شود و حفاظت از واحد های فدرالی به نیروهای محلی سپرده شود. یک کسی لازم است به این آقا گوشزد کند که در تمام کشور های فدرالی بشمول امریکا، استرالیا، هندوستان، پاکستان و غیره این نیروهای پولیس محلی نیست که دفاع در مقابل تروریزم را به عهده دارند بلکه باز هم نیروهای دولت قوای مسلح اردو به قوماندانی دولت مرکزی است و پولیس دولت مرکزی مانند اف بی آی در امریکا، و پولیس فدرال در استرالیا است که وظیفه دفاع در مقابل عملیات تروریستی را به عهده دارند.

آنچه پدرام می‌گوید هرگاه موفق شود و اقوام کشور را در مقال همدیگر قرار دهد کمتر از تروریزم طالبان فاجعه بر انگیز نیست!

افغانستان و مقابله با دو نوع تروریزم!

بنابر آن هموطنان عزیز کشور ما در مقابله با دو نوع تروریزم قرار دارد. از یکطرف در معرض هجوم تروریزم طالبان قرار دارد. از جانب دیگر کشور ما در معرض هجوم فرهنگ غیر افغانی قرار

گرفته است. وجهه مشترک این دو در عدم موجودیت احساس پاتریوتیزم یا وطن دوستی و عشق به میهن و ناسیونالیزم افغانی است.

تروریزم طالبانی تمدن ما را مورد هجوم قرار داده، سیستم ادارهء دموکراتیک دولت افغانستان را مورد تهاجم قرار داده، آزادیهای اجتماعی و سیاسی مردم ما و بخصوص زنان ما را مورد هدف قرار داده و میخواهند ساعت را به عقب برگردانده و کشور ما دوباره مانند قرون اول هجری صدر اسلام اداره شود.

در جانب دیگر، تروریزم فرهنگ غیر افغانی تاریخ این کشور و هویت ملی آنرا نشانه گرفته، اسم این کشور را نشانه گرفته، ملیت مردم این کشور را نشانه گرفته، فرهنگ این کشور را نشانه گرفته، وحدت و برادری اقوام این کشور را نشانه گرفته و بالاخره تمامیت ارضی این کشور را نشانه گرفته است. هدف هردو در نهایت یکی است. تخریب کردن این کشور.

در حالیکه بیشتر رهبران و قوماندانهای گروههای طالبان در کمپهای مجاهدین در پاکستان از طفولیت بزرگ شده یا حتی تولد و بزرگ شده و از ایام صفولیت در آنجا زندگی کرده از درس و تعلیم در خاک افغانستان بهره نبرده اند. در وجود این افراد احساس پاتریوتیزم یا وطنپرستی و عشق به میهن و ناسیونالیزم افغانی موجود نیست. مثال بارز آنرا در تخریب مجسمه های بامیان دیدیم که در طول قرنها همچنان پا برجا استاده بودند.

این عدم موجودیت پاتریوتیزم افغانی وقتی با تعلیم و تربیت وهابی و افراطی اسلام توسط ملامهای پاکستانی و سعودی در کمپهای پاکستانی یکجا گردید گروهی را خلق نموده که بسادگی میتواند طرف استفاده استخبارات بیگانه قرار بگیرد.

متأسفانه عدم موجودیت شرایط تعلیم و تربیه، کار و استخدام در مناطق پشتون نشین شرقی و جنوبی کشور در امتداد سرحد با مناطق قبایلی و بلوچستان، اشتراک در "صنعت تروریزم" را به مثابه یگانه راه اشتغال و کسب عاید برای جوانان این مناطق فراهم کرده است.

هجوم فرهنگ ضد افغانی

در عین زمان هجوم فرهنگ ضد افغانی از طریق یورش فرهنگی ایرانی با سرمایه گذاری در مطبوعات کشور، با ایجاد رسانه های جمعی تلویزیونها، رادیوها، روزنامه ها و مجلات، با سرازیر کردن کتب و مطبوعات ایرانی، و بدست ایران پرستان افغان عملی میگردد. بازگشت هزاران هموطن مهاجر ما بعد از زندگی در ایران و شست و شوی مغزی، زبانی و فرهنگی در موسسات تعلیمی کشور ایران به این پروسه امکانات بیشتری فراهم کرده است.

یکی از هموطنان تاجیک در حدود دوسال قبل در جریان یک تبادل نظر با من اظهار داشت که او نمیتواند ریشه های ملیت ایرانی خود را نادیده بگیرد! من در وطن دوستی این شخص هیچ شکی ندارم اما باور من بر این است که موصوف در مورد ملیت خود کاملاً در اشتباه قرار دارد. و بخصوص اینکه در موجودیت یورش بزرگ فرهنگی ایرانی بر کشور ما داشتن این نوع برداشت نتایج فاجعه باری در امر وحدت مردم ما دارد. این برداشت هم از لحاظ خونی و ژنتیک نادرست است و هم از نظر زبانی. از نظر خونی و ژنتیک ما نادرستی این برداشت را وقتی دیدیم که مازیار یک دانشمند علم ژنتیک ایرانی در پوهنتون پورت سموث انگلستان ثابت نمود که تاجیکهای افغانستان از لحاظ خونی و دی ان ای به مراتب مشابهت نزدیکتر با اقوام پشتون افغانستان و شمال هند دارند تا با مردم ایران امروزی. (مجله پلوس وان سال 2012).

از جانب دیگر زبان تاجیکها یا فارسیوانهای افغانستان زبان دری است و این زبان دری مادر زبانی است که در ایران به آن فارسی یا پارسی میگویند.

زبان دری اسم اصلی زبانی است که ما به آن تکلم میکنیم. در زمان حمله اعراب بر ایران در سال 621م مردم ایران به زبان پهلوی ساسانی تکلم میکردند در حالیکه در انسال در سرزمینهاییکه ما امروز افغانستان مینامیم و در ماورالنهر مردم بزبان دری صحبت میکردند.

ابن الندیم از قول عبدالله بن المقفع میگوید دری لغت مردم مشرق اهل بلخ است. (الفهرست جاب قاهره ص ۱۹).

زبان دری در ادوار پیش از اسلام نیز همزمان با پهلوی وجود داشته است. قرآینی که این عقیده را حمایت میکنند موجودیت آثار کتبی (منثور و منظوم) از زمان نوح سامانی (932م-947م) (۳۵۰-۳۶۵ ه ق) و غیره است و دلالت به آن میکند که در ظرف دو سه قرن بعید است زبانی باین فصاحت و بلاغت رسیده باشد.

ابراهیم پورداود، استاد دانشگاه تهران مینویسد که کتابهای شاهنامه ابو منصور (928م ۳۴۶ هجری)، ترجمه تفسیر طبری (947م ۳۶۵ هجری)، اشعار رودکی سمرقندی (911م ۳۲۹ هجری)، شهید بلخی (907م ۳۲۵ هجری)، دقیقی طوسی (952م ۳۷۰ هجری)، شهنامه فردوسی (982م ۴۰۰ هجری) "همه بزبان فصیح و استوار و پخته دری یا پارسی نوشته و گفته شده است" (محمد معین، "برهان قاطع"، دیباچه صفحه بیست و هفت جلد اول-م 1912 تهران).

ابراهیم پورداود مینویسد که "باید پایه و شالوده این زبان قرنهای پیش از اسلام ریخته شده و زبان مزبور با زبان پهلوی متوازیاً پیش میرفته است". (محمد معین، "برهان قاطع"، دیباچه صفحه بیست و هفت جلد اول-۱۳۳۰ تهران). همین نویسندگان در پاورقی همان صفحه می افزاید که "منتهی چون زبان پهلوی زبان رسمی بوده کتیبها و رسایل بدان زبان باقیمانده و از زبان دری پیش از اسلام - اگر هم آثار مکتوب وجود داشته- چیزی بما نرسیده است".

زبان دری از ترکیب زبانهای تخاری، سغدی، پهلوی اشکانی (پارتی) بوجود آمده است. این زبان دنباله زبان پهلوی نیست.

بنابر آن وقتی در سال 1964م دولت افغانستان کاربرد زبان "دری" را به عوض "فارسی" بصورت رسمی مروج ساخت عملی در مسخ هویت اش نبوده بلکه برعکس استفاده از نام درست تاریخی و اولی

این زبان است. کار خستگی ناپذیر محققین افغان در معرفی درست ریشه ها و تکامل زبان دری به فهم بهتر مردم منطقه اعم از افغانستان، ایران و تاجیکستان از این زبان انجامیده است.

این زبان چند صد سال بعد توسط سلجوقیها و خوارزمشاهیان به فارس رفت و زبان مردم آن دیار شد. بنابراین آن زبان دری توسط ایرانیها به این سرزمینها نیامده است بلکه برعکس توسط مردم این دیار به اریان امروزی معرفی شده است.

به همین اساس چند سال قبل در جریان یک تبادل نظر با من یکی از این ایران پرستان راه مقابله با تروریزم طالبانی را ایجاد یک سد شکست ناپذیر فارسی تعریف کرد! فکر میکنم که این بهترین تعریفی است از مقاصد و اهداف ایران پرستان افغان!

بیایید ببینیم که این سد شکست ناپذیر فارسی چگونه میتواند ایجاد شود؟

طبیعتاً این سد فارسی تنها با قبولی تمام اساسات، زیربناهای تیوریک، فکری و موازین ناسیونالیزم ایرانی میتواند ایجاد شود!

این زیربناهای ناسیونالیزم ایرانی کدامها اند؟

- اعتقاد به ایران بزرگ، که از ترکیه و دجله و فرات در غرب تا دریای سند در شرق، و از بحیره آرال در شمال تا بحیره عرب و خلیج فارس امتداد داشت؛

- اعتقاد به اینکه این ایران بزرگ توسط استعمار از هم فروپاشیده و کشورهای تازه ظهور کرده اند نه نظر به قیامهای مردمان این کشورها؛

- اعتقاد به احیای مجدد این ایران بزرگ با اشتراک کشورهای تاجیکستان، افغانستان و ایران؛

- مخالفت با کاربرد اسم آریانا در اشاره به تاریخ باستان کشور و استفاده از اسم ایران بزرگ در عوض؛

- اعتقاد به برتری فرهنگی ملت ایرانی در مقابل اعراب، ترکها و افغانها؛

- اعتقاد به قبولی و رسمیت شناختن و استفاده از زبان فارسی آنهم با لهجه و استندرد واژه های متداول در ایران به مثابه یگانه زبان ملی؛

- نسبت دادن تمام چهره های ادبی، علمی، فرهنگی، هنری، سیاسی و نظامی گذشته منطقه به کشور ایران؛

- خالص سازی زبان فارسی با زدودن کلمات و اصطلاحات عربی، ترکی، پشتو، و غیره از آن و تعویض آنها با استفاده از کلمات و اصطلاحات زبان عتیقه پهلوی؛

- تشریح و تفسیر تاریخ گذشته منطقه از دیدگاه ایران بزرگ و ناسیونالیزم ایرانی؛ و

- قبولی خط فکری و هژمونیزم ایران در مسایل منطقی.

وقتی چنین یک چوکات فکری-سیاسی را در نظر بگیریم ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان مستقل با ایدیولوژی ناسیونالیستی افغانی آن نه تنها با آرمانهای ناسیونالیزم ایران بزرگ در تضاد قرار دارد بلکه مانعی در راه بسر رسیدن آرمانها و اهداف سیاسی آن نیز میباشد.

بنابر آن با توجه به چوکات فکری-سیاسی ناسیونالیزم ایران بزرگ ما میدانیم که چرا ایران پرستان افغانستان:

• ایجاد کشور افغانستان را ساخته و پرداخته استعمار انگلستان میدانند؛

• امپراطوری ابدالی تا قبل از امیر عبد الرحمان خان را بدون ارتباط با دولت معاصر افغانستان میدانند؛

• تاریخ افغانستان را مسخ میکنند؛

• به تحقیر و توهین چهره های تاریخی سیاسی این کشور منجمله میرویس نیکه، احمدشاه بابا، امیر عبد الرحمان خان، امیر امان اله خان و غیره میپردازند؛

• اسم افغانستان را نشانه تحمیل اسم یک قوم توسط استعمار میدانند؛

- با ملیت "افغان" مخالفت دارند؛
- از موجودیت ملت افغانستان انکار میکنند؛
- با توهین به قوم پشتون وحدت و برادری اقوام این کشور را نشانه گرفته اند؛
- قوم پشتون را یک قوم بی فرهنگ، بدوی و قبیلوی خطاب میکنند؛
- طالبان و قوم پشتون را مترادف هم دانسته هر پشتون را طالب و یا طالب پرست تصور میکنند؛
- بی اعتبار ساختن چهره های تاریخی، سیاسی و فرهنگی پشتون را در پیش گرفته اند؛
- ترکیب قومی شناخته شدهء نفوس این کشور را مورد سوال قرار میدهند؛
- تمامیت ارضی این کشور را نشانه گرفته اند؛
- رهبران اقوام غیر پشتون را ترغیب میکنند تا با استفاده از امکاناتیکه موجودیت نیروهای بین المللی فراهم کرده اند در مناطق خود خودمختاری اعلان کنند؛
- از تغییر سمبولهای ملی سخن میزنند؛
- از کاربرد اسم دری نفرت دارند و ترجیح میدهند فارسی گفته شود؛
- به ترویج اصطلاحات مروج در ایران به عوض مصطلحات ملی و اداری در افغانستان میکوشند؛
- قانون اساسی کشور را نشانه گرفته اند تا آنرا بی اعتبار کنند؛ و بالاخره
- این خاک را ایران زمین و خود را ایرانی میدانند.

تشکیل دولت مستقل معاصر افغانستان

دو برداشت از تشکیل کشور مستقل و دولت افغانستان و تاریخ آن وجود دارد:

1. برداشت ایرانی؛ و

2. برداشت افغانی.

اول - برداشت ایرانی:

برداشت ایرانی چنین است:

در ویکیپدیای دانشنامه آزاد از قول ایرانیها میخوانیم که "مفهوم ایران بزرگ از جهات گوناگون ریشه در تاریخ چند هزار ساله آن دارد و به دوران نخستین امپراتوری ایرانی که توسط پارسها بنیان گذاشته شد بازمی‌گردد. در دوران جدید، ایران بسیاری از سرزمینهای خود را از دست داد از جمله واگذاری بخش‌های غربی در ترکیه و عراق امروز به امپراتوری عثمانی (۱۵۳۳ میلادی)، واگذاری بخش‌های شرقی در افغانستان امروز به بریتانیا طی معاهده پاریس در ۱۸۵۷ میلادی و ۱۹۰۵ میلادی، واگذاری سرزمینهای قفقاز به روسیه در قرن هجدهم و نوزدهم میلادی [۱۳]؛ عهدنامه ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ و پس از نبرد روسیه و ایران، استانهای قفقازی ایران را برای همیشه به روسیه واگذار کرد و مرزهای جدید در طول رودخانه ارس شکل گرفت. [۱۴] بر طبق عهدنامه گلستان در سال ۱۸۱۳، مناطق ارمنستان، جمهوری آذربایجان و شرق گرجستان که پیشتر بخشی از ایران بودند، به روسیه واگذار شدند."

به مشتی بیخبر در ایران و افغانستان میگویند که بخش‌های شرقی ایران، در افغانستان امروز، به بریتانیا طی معاهده پاریس در ۱۸۵۷ میلادی و گذار گردید! . بنابر آن بر اساس این برداشت تاریخ افغانستان قبل از این زمان وجود نداشته و تاریخ این سرزمینها را لازم است در تاریخ ایران ببینیم و مطالعه کنیم.

و بدتر از همه این که این گروه بیخبر این دروغها را باور میکنند و ایران پرستان افغان که اتفاقاً دو آتشه تر از ناسیونالیستهای ایرانی هستند، میگویند که دولت افغانستان از این سالها به بعد توسط استعمار شکل میگیرد و تاریخ قبل از آن ندارد.

بباید حقیقت این ادعا را بررسی کنیم. دولت انگلستان در سال 1857 م در پاریس با وساطت ناپلیون با دولت ایران معاهده میبندد و در آن معاهده "دولت ایران ... از هرگونه حق حاکمیت بر هرات و افغانستان صرفنظر کرده و متعهد شد تا در منازعات با افغان ها به دولت انگلیس بعنوان میانجیگر و قاضی رجوع نماید". (13 خبرگزاری پارس، اسفند 1235، بازخوانی انعقاد معاهده پاریس بین ایران و انگلستان).

در سال 1857 م دولت انگلستان چه نفوذی بالای افغانستان داشت؟ هیچ نفوذ! در این زمان که 15 سال از شکست انگلیسها در جنگ اول افغان و انگلیس میگذرد امیر دوست محمد خان در قدرت است و انگلیسها نه نیرویی در افغانستان دارند و نه نماینده. باآنکه انگلیسها بالای دولت امیر دوست محمد خان نفوذی نداشتند اما در عین زمان نمی خواستند روسهای تزاری از طریق ایران بالای افغانستان حاکم شده و خطری برای هندوستان که در قبضه انگلیسها بود ایجاد کنند. بنابر آن تعهد گرفتن از دولت ایران برای رعایت استقلال افغانستان و عدم مداخله در این کشور خیال شان را از این جهت راحت مینمود. اما این بدان معنی نیست که افغانستان در این سال از ایران جدا شد. افغانستان 110 سال قبل از آن به عنوان یک کشور مستقل با اعلان پادشاهی احمدشاه ابدالی عرض وجود کرد و یک امپراطوری نیرومند ابدالی را ایجاد کرد.

دوم – برداشت مورخین افغان

پروسه تشکیل دولت مستقل معاصر افغانستان در سال 1709 م با قیام موفقانه میرویس خان هوتکی در برابر سلطه صفویها در قندهار آغاز گردیده، با سقوط امپراطوری صفوی و گرفتن شهر اصفهان توسط شاه محمود هوتکی، پسر میرویس خان، در سال 1722، م استحکام یافته و این پروسه با اعلان پادشاهی احمدشاه ابدالی در قندهار در سال 1747 م و تشکیل یک دولت مستقل و ختم سلطه دولت مغولی هند بر مناطق شرقی و جنوبی کشور در این سرزمینها تکمیل میگردد.

باید بخاطر داشت که بعد از دوران تیموریهای هرات (1370-1500م)، بخصوص بعد از شکست و کشته شدن شیبانی خان ازبک (1510م)، مناطق غربی افغانستان امروزی از هرات تا حوالی قندهار بدست صفویهای فارس اداره میشد. مناطق شرقی کشور بشمول کابل و برخی از شمال زیر دست امپراطوری مغولی (بابری، تیموری، گورگانی) هند بود. این استیلای بیگانگان برای نزدیک به دو صد سال ادامه یافت.

برای ایرانیان، صفویها، شروع ایران «معاصر» بشمار میرود. در این مورد نویسنده ایرانی عباس جوادی مینویسد: "در ایران، به دنبال قدرت گیری و سپس زوال خوارزمشاهان و اتابکان ترک تبار آذربایجان و سپس دو حکومت منطقه ای قراقویونلو و آق قویونلو که از قبایل رقیب ترکمن بودند، سلسله صفوی مستقر گردید.

صفویها برخلاف دولت عثمانی و اکثریت ایران، شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کرده همراه با تحکیم قدرت خود، هویت نوینی به دولت ایران بخشید، چیزی که روند بعدی ایران و منطقه را تحت تاثیر خود قرار داد. از این جهت صفویان شروع ایران «معاصر» بعد از اسلام بشمار میرفتند. 220 سال بعد از آن هم «ایران جدید» با سلسله های جدید یعنی افشاریان، زندیان و قاجاریان، و بالاخره پهلوی و جمهوری اسلامی ادامه یافت". (عباس جوادی، نشریه اینترنتی "چشم انداز" تاریخ 30 جون سال 2015). به همین ارتباط نویسنده دیگر ایرانی حیدر رضا مینویسد: "در تاریخ ایران پس از اسلام، ظهور سلسله صفویه نقطه عطفی است مهم؛ پس از قرن ها فرمانروایی بیگانه، ایران دوباره به کشوری قدرتمند و مستقل در شرق اسلامی بدل می شود. سلسله شیعه مذهب صفویه پس از سالهای طولانی حکومت بیگانگان بر ایران، توانستند در اوایل قرن دهم قمری با اتکای به مذهب شیعه دوازده امامی یک کشور مستقل ایرانی بنیان نهند" (حیدر رضا، ظهور سلسله صفویه نقطه عطفی در تاریخ ایران، 4/8/1388، حوزه نت). درویکی پدیا، دانشنامه آزاد. میخوانیم که: "دوره صفویه از مهم ترین دوران تاریخی ایران به شمار می آید، چرا که با گذشت نهم صد سال پس از نابودی شاهنشاهی ساسانیان؛ یک فرمانروایی پادشاهی متمرکز ایرانی توانست بر سراسر ایران آن روزگار فرمانروایی نماید".

طوریکه در هر سه بیان فوق میبینیم:

1. طرد سلطهء بیگانگان،

2. ایجاد دولت متمرکز، قدرتمند و مستقل در سراسر کشور،

3. بخشیدن یک هویت نوین؛ و

4. استمرار این نظم

را از خصلتهایی شمرده شده اند که دولت صفویان را "شروع ایران معاصر" دانسته که تا امروز با سلسله های افشاریان، زندیان و قاجاریان، و بالاخره پهلوی و جمهوری اسلامی ادامه یافته است.

هرگاه ما این تعریف از دوران معاصر را در مورد افغانستان تطبیق کنیم به چه نتیجه دست خواهیم یافت؟

چه کسانی از شروع عصر اسلام تا امروز در سرزمین های افغانستان امروزی حکومت کرده اند و کدام آنها را میتوان شروع دوران معاصر دانست؟ چه کسانی و دودمانهایی از خود این سرزمین برحواسته و در این سرزمینها حکومت کرده اند.

دولتهای هندوشاهی، طاهریان، صفاریان (861-1003م)، سامانیان (861م تا 977م)، غزنویان (977-1186 م)، غوریها (1148-1215م)، سلجوقیها (1037-1194م)، خوارزمشاهیان (1194م تا 1221م)، چنگیز خان مغول (1221م تا 1256م)، آل کرت (1249 تا 1389م)، هلاکو خان (1256 تا 1265م)، تیمور لنگ گورگانی (1405-1447 م)، تیموریان هرات (1405 تا 1516)، شیبانی خان ازبک (1516م تا 1519م)، بابر گورکانی و دولتهای مغولی هند (1501م تا 1747م)، صفویها (1519-1709م)، هوتکیها (1709 تا 1728م)، نادر افشار (1728 تا 1747م)، امپراطوری ابدالی و دولتهای متعاقب افغان تا امروز (1747م تا امروز).

دولت بابری-مغولی کابل و متعاقب آن امپراطوری مغولی هند، بالای تمام قلمرو افغانستان امروزی حاکمیت نداشت و بخصوص بعد از اشغال دهلی (1526م) شهر دهلی را مرکز امپراطوری مغولی انتخاب کرد و حاکمیت آن تا کابل و برخی از مناطق شمال شرقی افغانستان میرسید. بعد از زوال دولت مغولی هند و ایجاد دولت هند برطانوی این دولت استمرار نیافت.

صفویها از 1519م تا سال 1709م برای 190 سال بصورت متداوم بالای قسمتی از سرزمینهای افغانستان امروزی حکومت کردند. تمام قلمرو افغانستان امروزی در اختیار صفویها نبود بلکه صفویها نخست از تبریز و متعاقب آن از اصفهان بالای هرات و قندهار و مناطق مرکزی با ایجاد بیگلربیگیهای قندهار و هرات (حکمران نشین های) حکومت کردند. ایرانیها این مناطق را خراسان نمیگفتند. برای صفویها خراسان شامل مرو، نیشاپور و مشهد بود.

ولایات امروزی زابل، غزنی، کابل، ننگرهار، پروان، بغلان، بدخشان، تخار، قندز و سمنگان در زمان صفویها زیر اداره امپراطوری مغولی هند از دهلی قرار داشتند.

حاکمیت دولت صفوی بالای قندهار در سال 1709م توسط میرویس خان هوتکی و در سال 1717م در هرات توسط عبدالله خان ابدالی ساقط گردید.

دولت معاصر افغانستان در سال 1709م با ختم سلطه بیگانگان - صفویها بر غرب کشور و سلطه امپراطوری مغولی هند بر شرق کشور - بالای تمام سرزمینهای فعلی افغانستان پایه گذاری شده و با ایجاد یک دولت متمرکز، قدرتمند و مستقل و با یک هویت نوین به سرعت به امپراطوری ابدالی و متعاقب آن مملکت افغانستان مبدل گردید که تا امروز با وجود فراز و نشیب های بی شمار هنوز هم بدون وقفه پابرجاست.

امپراطوری ابدالی که دولتهای فعلی افغانستان وارثین آنرا تشکیل میدهند، از بحیره کسپین در شمال ایران امروزی تا دهلی و از دریای آمو تا بحیره عرب در سواحل پاکستان امروزی قلمرو داشت. این دولت تمام عناصر تعریف "دولت معاصر" را طوریکه در مورد "دولت معاصر" ایران دیدیم احتوا

مینماید. از قضای روزگار، در حالیکه "ایران معاصر" با ایجاد دولت صفوی آغاز میگردد، ایجاد دولت "افغانستان معاصر" با زوال دولت صفوی و بنیان گذاری دولت هوتکیها توسط میرویس خان آغاز میگردد.

همچنانکه حکومت هوتکیهای افغان بالای ایران مابعد صفوی تأثیری در تعریف "ایران معاصر" برای نویسندگان ایرانی ندارد، همانگونه حکومت عبوری نادرشاه افشار در فاصله دولتهای هوتکی و ابدالی تأثیری در تعریف دولت "افغانستان معاصر" ندارد. آنچه از نظر بیگانگان اعم از صفویها، افشاریها، قاجاریها، روسها، هندیها و انگلیسها و غیره هویت این کشور مستقل را مشخص میسازد هویت "افغان" بودن آن است. در تمام کتابهای تاریخی، جغرافیایی، جهانگردی، سیاسی و نظامی جهان، چه قبل و چه بعد از استعمار انگلیس در هندوستان، کلمه "افغانها" در اشاره به تمام مردم ساکن قلمروهای از دست رفته و امروزی افغانستان و آنهاست که از این سرزمین بالای شمال هند و بالای ایران حکومت کرده اند بکار رفته است. این کاربرد بدون تمایز و توجه به دهها قوم متشکله نفوس این کشور بوده است. هرگاه هویت دولت صفوی را مذهب شیعه و تاکید بر ناسیونالیزم ایرانی شکل میداد و سبب ایجاد ملت ایران گردید، هویت دولت های هوتکی، ابدالی و اعقاب آنها را اسلام سنی حنفی و تکیه بر ناسیونالیزم افغانی شکل میدهد که سبب ایجاد ملت افغانستان شده است که هر فرد هر قوم متشکله آن از نظر قانون و دولت "افغان" نامیده میشود. این دولت باآنکه در طول 308 سال تا امروز در گیر جنگهای تدافعی متعددی با قدرت های منطوقی و قدرتهای استعماری، از جمله مرهته، خالصه، هند برطانوی، روسیه تزاری و ایران افشاری و قاجاری برای دفاع از قلمرو خود و دفاع از استقلال خود قرار داشته و سرحدات آن کوچک و کوچکتر شده است، هنوز هم به عنوان یک دولت مستقل ادامه دارد.

راجع به اینکه قبل از احمدشاه ابدالی آیا میرویس خان هوتک در قندهار اعلان پادشاهی کرده بود یا نه روایات مختلف موجود است. از آنجمله سر جان ملکم در کتاب تاریخ ایران از قول هانوی که معاصر میرویس بود مینویسد که میرویس خان اعلان پادشاهی کرد و دستور داد بنامش سکه ضرب بزنند (سر جان ملکم، تاریخ ایران لندن، 1815م، جلد اول ص 606). و ترجمه انگلیسی بیت سکه اش را هم

ذکر میکند. مضمون بیت بزبان دری تا این اواخر مجهول بود تا اینکه در سال 1974م استاد خلیل اله خلیلی که در بغداد سفیر بود مضمونی را در مجله ژوندون از قول تذکره نویسان عرب نشر میکند که مضمون شعر چنین است:

"سکه زد بر در هم دار القرار قندهار – خان عادل شاه عالم میرویس نامدار"

بنابر آن طوریکه میبینیم پروسه ایجاد دولت مستقل در افغانستان امروزی با میرویس خان هوتک آغاز گردیده توسط احمدشاه ابدالی در سال 1747م تکمیل میگردد.

از میرویس خان هوتک، احمدشاه ابدالی انتظار دارند تا درنیمه اول قرن هژدهم میلادی با شیوه های دموکراسی جفرسونی امریکایی دولت افغانستان را اداره میکردند! بیخبر از آنکه در آنزمان توماس جفرسون هنوز تولد هم نشده بود، هنوز امریکا مستعمره بود!

تقسیم تاریخ معاصر افغانستان

ایران پرستان کشور ما برای در کوشش برای تخریب تاریخ این کشور تاریخ معاصر ما را به دو دوره احمد شاه ابدالی تا شروع امارت امیر عبدالرحمان خان و بعد از آن تقسیم میکنند. چرا؟ برای اینکه اگر تاریخ افغانستان را از زمان احمدشاه ابدالی قبول کنند در آنصورت نمیتوانند بگویند دولت و کشور افغانستان را استعمار انگلستان ساخته است! برای آنکه در سال 1747م زمانیکه احمد شاه ابدالی کشور و دولت مستقل را در این سرزمین اعلان کرد هنوز استعمار انگلیس در هندوستان شکل نگرفته بود.

اسم افغانستان

سه صد و هشت سال قبل، در اوایل قرن هژدهم میلادی، وقتی میرویس خان هوتک با قیام خود بر ضد سلطه صفویها شالوده یک دولت مستقل بومی را در این سرزمین نهاد، سرزمینی را که امروز بنام

افغانستان می‌شناسیم اسم مشخصی نداشت و شامل بخشهایی از خراسان، ترکستان، بدخشان، کابلستان، افغانستان، سیستان، غرjestان، زابلستان و قندهار و بلوچستان می‌گردید. در آن سرزمین بیش از شانزده قوم از جمله پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، پشه‌ای، عرب، قرقیز، ترکمن، بلوچ، قزلباش، بیات و غیره زندگی می‌کردند. این سرزمین بعد از تیموریان هرات برای بیش از دوصدسال از غرب، شرق و جنوب و از شمال توسط سلاطینی اداره میشد که پایتخت‌های آنها اصفهان، دهلی و بخارا بودند. با قیام میرویس خان هوتک برضد حاکمیت صفوی فارس در سال 1709م در قندهار و متعاقب آن با قیام ابدالیهای هرات و اعلان خودمختاری اولین دولت بومی در این سرزمینها ایجاد گردید که حتی قادر شد امپراطوری صفوی را در سال 1722م ساقط کند. این اولین دولت بومی در این سرزمین بیست سال بعد توسط نادرقلی افشار سرنگون شد. اما بعد از کشته شدن نادر افشار توسط درباریان خودش، دوباره به همت احمد شاه ابدالی و سایر افسران و بزرگان افغان احیا گردیده و تحکیم یافت. احمد شاه ابدالی توسط یک جرگه ملی بعد از مباحثه هشت روزه به حیث پادشاه انتخاب شد و در مراسم تاجگذاری او سران اقوام پشتون، تاجیک، هزاره و قزلباش حضور داشتند (مراجعه شود به کتاب الفونستون، گزارش سلطنت کابل).

بعضیها میگویند که اسم تاریخی این سرزمین خراسان است و این اسم نباید به افغانستان تغییر مییافت. این ادعا کاملاً درست نیست. **مناطق جغرافیایی شرقی شامل حاکمیت دولت صفوی** که در نقشه‌های آنزمان نشان داده شده شامل خراسان (مرو، نیشاپور، مشهد، هرات، غور و بادغیس)، زابلستان (مناطق میان غور تا قندهار)، سیستان (از نیمروز تا قندهار)، قندهار، و بلخ میباشند. هیچ واحد ادارهء ملکی بنام خراسان در نظام تقسیمات ملکی صفویها موجود نبود. حاکمیت صفویها تا هرات و قندهار میرسید که به عنوان بیگلربیگیهای (ولسوالیهای) قندهار و هرات توسط حکام صفوی اداره میشدند. باید یاد آوری کرد که قلمرو دولت صفوی نظر به اهمیت به چهار "ولایت" (خان نشین‌ها، سلطان نشین‌ها) و سیزده "بیگلربیگی" و تعدادی مناطق کوچک نزدیک پایتخت بنام مناطق خاص منقسم شده بود که هرکدام توسط حکام قزلباش اداره میشدند. خان نشینها و به تعقیب آن سلطان نشین‌ها نیمه مستقل بودند

مانند لرستان، عربستان (خوزستان امروزی)، گرجستان و اردلان. قندهار، هرات، مرو و مشهد هر کدام بطور جداگانه از جمله بیلگربییگیا بودند.

حتی در زمان خلافت عباسی خراسان شامل تمام مناطق افغانستان امروزی نمیگردید. به نقل از زین الاخبار گردیزی که در عهد مسعود غزنوی نوشته شده، اسم ولایات و حکام آنها (پسران هارون الرشید) در عهد هارون الرشید عبارت بودند از: 1. عراق (ایران و عراق امروزی)، یمن و حجاز و برخی از شام – محمد الامین 2. خراسان و ماورالنهر و هند و سند، و نیمروز و کابل و زابلستان – عبدالله مأمون 3. برخی شام، مغرب، آذربایجان، روم، و زنج و حبش- مؤتمن. طوریکه میبینیم ماورالنهر، نیمروز، کابل و زابلستان (از قندهار تا کابل) قلمروهای خارج از خراسان بودند. بر همین اساس وقتی مونت ستوارت الفونستون با هیات بزرگ تحقیقی خود در سال 1809م به افغانستان مسافرت کرد و مدت بیش از دو سال را در این کشور به جمع آوری معلومات مصرف نمود در کتاب خود (گزارش سلطنت کابل و مربوطات آن در فارس، تارتاری و هند، لندن، 1838م) مینویسد که مردم این کشور برای کشور خود اسم معینی ندارند، تعدادی آنرا خراسان، تعدادی افغانستان و تعدادی هم پختونخوا میگویند. او مینویسد خراسان درست نیست برای آنکه تمام مناطق کشور را احتوا نمیکند. الفونستون به تایید جورج فورستر که 27 سال قبل از او به این کشور مسافرت کرده بود اسم افغانستان را طرف استفاده قرار میدهد.

باید بخاطر داشت که نامگذاری کشورها بشکل فعلی آن تعامل اروپائی ها است. از این لحاظ وقتی میرویس خان هوتک در سال 1709م و به تعقیب او احمدشاه ابدالی این ولایات را متحد ساخت و از آنها در سال 1747م یک کشور مستقل ایجاد کرد اسم مشخصی بالای آن نگذاشتند. احمد شاه ابدالی همانطوریکه امیر خراسان بود امیر قندهار، امیر کابل و امیر کشمیر هم بود. بنا بر آن از میرویس خان هوتک و به تعقیب آن احمدشاه ابدالی توقع گذاشتن یک اسم رسمی بالای قلمرو تحت حاکمیت شان در اوسط قرن هژدهم میلادی یک اشتباه محض است.

دولت به مفهوم اروپائی آن که شامل یک قلمرو معین، محدوده جغرافیائی با اسم معین و ملت معین باشد یک پدیده ناشناخته در مشرق زمین بود. در گذشته سرحدات مشخص نبود و قلمروها بنام فرمانروایان و دودمانها یاد میگردید مانند سلسله های طاهریان، صفاریان، سامانیان، سلجوقیان، غزنویان، غوریها و امثالهم. در اول این کشور نو تاسیس نیز اسم معین نداشت به قول الفونستون (1809م) عده آنرا خراسان، برخی افغانستان و عده هم پختونخوا مینامیدند. اما با گذشت زمان اسم افغانستان، که اسم مناطق پشتون نشین آن بود، به تمام کشور تعمیم یافت. طبیعی است که دولت ها به اسم قوم‌ایکه بیشترین جمعیت را دارد و قوم حاکم است نامیده می‌شوند. کشور های روسیه، قزاقستان، ترکیه، عربستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و ده ها کشور دیگر همه به نامهای بزرگترین اقوام ساکن آن کشورها نامیده شده اند. افغانستان استثنی نیست.

مورخ انگلیسی جورج فورستر که در سال 1782م یعنی 235 سال قبل از امروز از طریق پشاور، کابل، قندهار و هرات از طریق فارس و روسیه به لندن رفت از این کشور بنام "افغانستان" در عنوان کتاب خود و هم چنان باربار در متن کتاب یاد میکند. به گفته جورج فورستر در این سرزمینها خطبه نماز جمعه بنام تیمورشاه خوانده میشد (جورج فورستر، سفر از بنگال به انگلستان از طریق شمال هند، کشمیر، افغانستان، فارس و روسیه، چاپ لندن، 1789م). جورج فورستر مینویسد "افغانها مردمان بومی کشوری هستند که از کوههای تارتاری تا خلیج کامبای (نزدیک گجرات در هند)، رود سند و فارس امتداد مییابد." (جورج فورستر، ص ۷۴ جلد دوم). توجه کنید که فورستر در اینجا تمام اقوام این سرزمین را "افغانها" خطاب میکند. در جای دیگر فورستر مینویسد که: "نادر افشار بعد از ختم زمامداری افغانها بر فارس شاه طهماسب صفوی را خلع میکند و با قوای بزرگی وارد افغانستان میگردد (جورج فورستر، ص ۹۲ جلد دوم). این نقل قول بخاطری مهم است که فورستر قلمرو خراسان افغانی را نیز زیر نام "افغانستان" به حساب می آورد. طوریکه میبینیم 73 سال بعد از قیام میرویس خان هوتک و 35 سال بعد از اعلان پادشاهی احمدشاه ابدالی هویت مشخص دولت آنها سبب آن میشود تا اسم

"افغانستان" بصورت طبیعی معرف کشور آنها گردد بدون آنکه برای نامگذاری آن مراسم خاصی بنا یافته باشد.

بیجهت نیست که محمد شاه قاجار بعد از هزیمت و شکست محاصره یکساله هرات (1838م) در منشوری خطاب به مردم خود به قلم خود از این کشور بنام "افغانستان" نام میبرد. ملاحظه کنید که این نام گرفتن شاه ایران قبل از آن است که لاردر اکلند وایسرای هند برطانوی در بحبوحه آمادگی برای حمله نظامی به افغانستان برای اولین بار در یک نامه رسمی از اسم "افغانستان" استفاده میکند. به هر حال، اگرچه اسم افغانستان به معنای محل سکونت افغانها پیش از تأسیس دولت احمدشاه درانی نیز وجود داشته است، منتها شاید در گذشته فقط محل سکنای طائفه یا طوائف پشتون را همیشه یا گاهی افغانستان می نامیده اند. چنان که بر اساس نظر عبدالحی حبیبی، کلمه افغانستان، به هنگام هجوم چنگیز و زمان آل کرت و غوریها، تنها به ناحیه یا نواحی ای گفته می شد که افغان نشین (پشتو زبان) بوده است. او می نویسد: نام افغانستان بار اول در تاریخ از همین زمان ذکر شده... در آن وقت کلمه افغانستان بر سرزمین بین قندهار و غزنی تا دریای سند اطلاق می شد.

شبکه اطلاع رسانی افغانستان در اینترنت مینویسد: "نام افغانستان فقط از اواسط قرن هیجدهم میلادی یعنی از هنگامی که... وحدت سیاسی کشور مجدداً احیاء گشت، بواسطه کثرت جمعیت آن قوم به تمام کشور اطلاق شد و سرانجام در قرن نوزدهم میلادی شهرت یافت. اگرچه واژه افغانستان، به عنوان نام رسمی این کشور، شاید بار اول در سال 1801 میلادی در قرارداد میان انگلستان و ایران، در مورد قلمرو دولت درانی به کار رفته باشد، اما کلمه افغانستان، به مثابه جا و مکان قبایل افغان (پشتونها)، نخستین بار در تاریخنامه هرات، تألیف سیف هروی در اوایل سده چهاردهم میلادی، ذکر شده است.

بازی بزرگ استعماری

متأسفانه این کشور در طول قرن نوزدهم در میان بازی بزرگ دو امپراطوری استعماری زمان، یکی هند برطانوی در شرق و جنوب و دیگری روسیه تزاری در شمال، گیر افتاد، مواجه به لشکر کشیهای متعدد استعمار گران گردید و سلاطین آن در دام دسایس آنها گیر افتادند. در نتیجه قلمروهای تحت حاکمیت آن قبیله و از پیکرش جدا گردیده و سلاطین آن برای حفاظت نیم باقیمانده از سرزمینهای تاریخی کشور خود، ناچار به قبولی معاهدات تحمیلی سرحدی دو امپراطوری بزرگ استعماری زمان، یعنی هند برطانوی و روسیه تزاری شدند. کشور عملاً به یک مملکت حایل مبدل شد که استقلال خود را در امور خارجی از دست داد. موضوع مهم این است که آن دولت مقتدر افغان که دولت انگلستان آنرا زمانی خطری برای هند برتانوی میدانست و با تباری با دولت قاجاری فارس کوشش در تضعیف آن کرد (محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران)، به هر اسم و نامی که قبل از آغاز The Great Game "بازی بزرگ" میان انگلستان و روسیه یاد میگردید، بآنکه به یک کشور کوچک، حایل و ضعیفی مبدل گردید اما خوشبختانه این دولت تا امروز با همان هویت اولی خود هنوز هم پایرجاست.

پیروان خط ستم ملی در جستجوی یک دشمن فرضی اند!

چهره های معینی، از ایران بزرگ پرستان کشور ما از جمله لطیف پیرام، در جستجوی یک دشمن فرضی، به موجودیت ستم ملی در این کشور معتقد اند و ادعا میکنند در این مملکت جنوساید یا نسل کشی اعمال میشود و بنابر همین دلیل از رهبران اقوام غیر پشتون میخواهند در مناطق خود خودمختاری اعلان کنند.

آقای جبران نبی زاده در صفحه فیسبوک خود مینویسد: "مفهوم قومپرستی و نژاد پرستی قبل از هر چیز اشاره به یک رابطه (قدرت نابرابر) دارد، یعنی وقتی گروهی از انسانها به دلایل تاریخی، به خاطر (نژاد) یا (قومیت) شان سهم بیشتری از نهادهای قدرت و منابع ثروت را در انحصار گرفتند و

به سبب آن بر سایر اقوام برتری و تسلط دارند. نژادپرستی بدون (ساختار قدرت) و پیشینه تاریخی مفهوم اجتماعی ندارد و چیزی جز یک (احساس) تلخ و ناگوار نیست. حساسیت قومی/نژادی زمانی اعتبار دارد که در واکنش به یک ساختار قدرت تبعیض آمیز یا در طی یک تاریخ مبارزاتی علیه نژادپرستی بوجود آمده باشند. حساسیت های قومی امروز در افغانستان از هیچ کدام از این ویژگی ها برخوردار نیستند.

در افغانستان (حساسیت قومی) یک مقوله واهی و حتی وارداتی/تقلیدی است. در کشور ما هیچ گروهی نیست که در یک روند تاریخی بر اساس (قومیت) یا (نژاد) سهم بیشتری از ارکان قدرت یا منابع ثروت را در اختیار خود گرفته باشد و بر سایر اقوام برتری و تسلط پیدا کرده باشد. نهادهای سیاسی، نظامی، بازارهای اقتصادی و رسانه های جمعی در انحصار هیچ قوم و نژاد خاصی نیست. و در تاریخ افغانستان هیچ سابقه برده داری و استعمارگری و نسل کشی قومی وجود ندارد. باید از کسانی که امروز بر علیه قومپرستی قوم(پشتون) برخاسته اند و اعتراض میکنند پرسید که این (دشمن فرضی) کجاست؟ این قوم تخیلی پشتون در کدام منطقه جغرافیایی کشور سکونت دارد؟ کدام ارکان قدرت را در انحصار خود گرفته؟ کدام منابع ثروت را از آن خود کرده؟ تاریخ استعمارگری/برده داری/نسل کشی آن چیست؟ در این شکی نیست که توهین های قومی/نژادی در فسیوک زشت و ناپسنداست اما در فقدان بستر تاریخی برای نفرت قومی، ایجاد (دشمن فرضی) و حساسیت های واهی و وارداتی برای کینه توزی و تفرقه افگنی به مراتب غیراخلاقی تر و مخرب تر است."

وطن ستیزی

کار ناسیونالیزم تنگنظرانه قومی ضد پشتون تعداد زیادی به جایی رسیده است که امروز به وطن ستیزی تمام عیار مبدل شده و هدف آن تنها و تنها تخریب، ویرانگری، دلیل کردن و تحقیر کشور و دولت افغانستان چیز دیگری نیست.

فساد اندیشه و آرمان سیاسی این افراد وقتی مانند آفتاب برای ملت افغانستان هویدا شد که در تلسکوپهای جستجوگر تاریخ سیاسی گذشته خود صرف حبیب اله کلکانی را تنها چهره درخشان تاریخی یافته و استخوانهای او را بردوش کشیدند. عده هم کمی جلوتر رفته در صدد قهرمان سازی نادرشاه افشار به مثابه آخرین شاه خراسان بر آمدند در حالیکه در جهان سیاستهای منطقوی امروزی یگانه امید رسیدن به خراسان موعود هم پیوستن به صفوف داعش و ایجاد ولایت خراسان خواهد بود!

این پروسه پشتون ستیزی و وطن ستیزی و تخریب وطن و هرچه در گذشته بنام افغانستان و افغان وجود داشته بخصوص بعد از انتخابات ریاست جمهوری اخیر، به اوج جنون آمیزی رسید. این اوجگیری پشتونستیزی و وطن ستیزی در میان ناسیونالیستهای افراطی قومگرای تاجک ناشی از هضم نکردن این حقیقت تلخ است که قدرت سیاسی را در یک کشور عنعنوی مانند افغانستان، که عمدتاً معیار تعلق داشتن قومی کاندیدها محک انتخاب مردم است، یا بداشتن اکثریت قومی در پای صندوقهای رایدهی، و یا با پشتیبانی طیارات بی 52 امریکایی میتوان بدست آورد.

بدبختانه این در حالی است که کشور در آتش تروریزم مذهبی طالبان میسوزد و اخیراً هیولای سیاه داعش به آن اضافه شده و دشمنان منطقوی تیغهای خود را برای تجزیه این کشور نیز تیزتر کرده اند (اظهارات اخیر ضمیر کابلوف نماینده روسیه برای افغانستان پلان "ب" رابرت بلکویل سفیر سابق امریکا در دهلی و نک کلگ عضو پارلمان انگستان در سال 2011 و پلان سال 2008م امریکا و اسراییل در مورد تغییر نقشه شرق میانه).

چه راهی در مقابل وجود دارد؟

قومی سازی هرچه بیشتر مسایل ملی به انجماد هرچه بیشتر این حالت موجوده افزوده روشنفکرانی راکه خواهان تقویت بنیاد های ملی و مدنی دموکراتیک کثیرالقومی بر مبنای حقوق مساویانه افراد و اقوام اند از صحنه دور میسازد.

قومی سازی هرچه بیشتر مسایل ملی به گسستن پیوند های مشترک ملی انجامیده آن نیروهای افراطی شونویستی قومی را در صف مقدم سیاست کشور خواهد آورد که عواقب آن برای همه مرگبار خواهد بود.

باید پذیرفت که مشکل افغانستان بیعدالتی و فساد است، مشکل این کشور قبضه قدرت دولتی و اقتصادی توسط مافیای جهادی و قومی، از هر تباریکه هستند، میباشد. بنابراین اینرا هم باید پذیرفت که تنها از روی تفاهم صادقانه ملی، تنها از راه دموکراتیزه کردن هرچه بیشتر حیات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور و حمایت از حاکمیت قانون میتوان به حل مسایل ملی پرداخت از آن جمله است دادن قدرت و امکانات بیشتر برای مردم ولایات و ولسوالیها برای سهمگیری مستقیم و موثر در امور اداری و اقتصادی شان.

باید پذیرفت که تجزیه این کشور هم امکان پذیر نبوده و این کشور با همین جغرافیه و اسم به مثابه وطن مشترک تمام اقوام برادر این سرزمین باقی خواهد ماند، همانطوریکه در قانون اساسی کشور تصریح شده است.

آنچه ما را جدا میسازد، ناتوانی ما در تصور آینده مشترک یا کم از کم آینده آرام است." از این رهگذر باید توان تصور آینده را در خود ببینیم. باور کنید به گفته ریچارد ارمیتاژ معاون وزارت خارجه امریکا در زمان جورج دبلیو بوش "چهل سال بعد کشوری بنام افغانستان خواهد بود، باهمین ترکیب قومی نفوس و همین حدود جغرافیایی".

ایکاش تغییر نام حلال مشکلات ما میبود. برعکس هرگونه اقدام در این جهت، و در جهت تجزیه و فدرالیزم قومی، مصیبت بار خواهد بود زیرا به تصفیه حساب با اقلیتهای ناراض خواهد انجامید. اقوام این سرزمین را جبر تاریخ، جبر جغرافیه، جبر سیاستهای منطقوی باهم در این سرزمین شریک در دولتی ساخته اند که آینده اش بدست همین مردم است.

مشکل مردم ما قومی نبوده بلکه بیعدالتی و عقب ماندگی بوده است. مشکل امروزی ما مشکل همزیستی اقوام باهم نیست، آنها همیشه باهم زیسته اند، مشکل ما، موجودیت و غضب قدرت توسط مافیای جهادی است، مشکل ما سیاستمدارانی اند که اقوام را با جعل موجودیت جنوساید در کشور بجان هم می اندازند. هنوز هم میتوان باهم کنار آمد و از فاجعه جلوگیری کرد.